

تحلیل روایت مم و زین بر اساس نظریه فرایند فردیت یونگ

واژگان کلیدی

- * کهن الگو
- * فرایند فردیت
- * یونگ
- * احمدخانی
- * مثنوی مم و زین

دکتر جهاد شکری رشید* Jihad.shukri@gmail.com

دانشیار دانشگاه صلاح الدین، اربیل/عراق

چکیده:

فرایند فردیت مهم‌ترین نظریه‌ی روان‌شناختی یونگ و اصلی‌ترین نظریه برای تبیین سفر درونی به سوی کمال و مواجهه با خویشتن و حاوی کهن الگوهای روانی ملازم آن است. این فرایند از برجسته‌ترین کهن‌الگوهایی است که بازتابی گسترده در اثر «مم و زین» دارد. مثنوی "مم و زین" از جمله آثاری است که می‌توان با تحلیل روان‌شناسانه آن را بررسی کرد. بررسی این اثر بر مبنای نظریه‌ی فرایند فردیت یونگ ما را به درک روشنی از تجربه‌ی کهن‌الگوها در حوزه ادبیات می‌رساند. نگارنده در این جستار سعی دارد تا با روش توصیفی-تحلیلی و رویکردی روان‌شناسانه و با استفاده از الگوی فرایند فردیت یونگ، داستان "مم و زین" را مورد تحلیل و واکاوی قرار دهد که با نگرشی عمیق در شخصیت‌های داستانی این اثر، می‌توان به ابعاد نهانی داستان، براساس نظریه‌ی تفرد یونگ دست یافت. نتایج حاصل آمده از این پژوهش نشان می‌دهد شخصیت "مم" در پی رسیدن به فردیت است و بر حسب سیر تحول شخصیتی توانست فرایند فردیت خویش را کامل کند و به تفرد و سلامت روانی برسد و سرانجام به وحدت خودآگاهی و ناخودآگاهی برسد.

۱- مقدمه

یونگ با طرح مفاهیم ناخودآگاه جمعی توانست در راه شناخت روان آدمی از محدوده خردگرایی قرن نوزدهم فراتر رود و به دنیای پر رمز و راز درون آدمی راه یابد و به این باور برسد که در ناخودآگاه جمعی انسان‌ها، کهن الگوهای^(۱) مشترکی وجود دارد که سبب شکل‌گیری بسیاری از آثار ادبی و هنری می‌شوند. در مثنوی "مم و زین" هم که ریشه در عمیق‌ترین لایه‌های ناخودآگاه جمعی دارد، می‌توان به انکشاف روانی شخصیت‌ها رسید. مثنوی "مم و زین" از جمله آثاری است که در آن فرایند فردیت روانی یا معنوی، نمودی برجسته یافته است که حاوی برجسته‌ترین کهن الگوهایی است که نقش اساسی در روند به فردیت رسیدن شخصیت اصلی داستان ایفا می‌کند. این اثر روایتگر به فردیت رسیدن عاشقی است که در مسیر عشق مجازی به عشق حقیقی می‌رسد. تحلیل روان کاوانه‌ی روایت مم و زین جنبه‌های مبهم و پنهان این اثر سترگ را بر ما روشن و آشکار می‌سازد. نتایج حاصل آمده از این پژوهش نشان می‌دهد که "مم" در مسیر تحقق شناخت خود، کهن الگوی سایه^(۲) را جذب و ادغام می‌کند و با گذر از این مرحله به بهشت آرمانی و گنج متعالی خویش می‌رسد. "مم" در این داستان قهرمانی است که از نظر روحانی و معنوی دچار تحول می‌شود و با طی مراحل به نوعی بلوغ روحانی دست می‌یابد.

مثنوی "مم و زین" یکی از داستان‌هایی است که به شرح دریافت‌های عرفانی و متعالی شخصیت اصلی داستان می‌پردازد. "مم" یکی از شخصیت‌های اصلی این داستان است که درونمایه‌های مشترک با فرایند فردیت یونگ دارد. علت این اشتراک آن است که اثر "مم و زین"، شرح دریافت‌های درونی است که به واسطه آن‌ها صاحب این دریافت‌ها در عمق ناخودآگاهی خود به سیر و جستجو می‌پردازد و آنچه در این جستجو به دست می‌آورد، مضامین مشترکی است که محتوای ناخودآگاهی جمعی را در برمی‌گیرد. مثنوی "مم و زین" همچون بسیاری از اساطیر و افسانه‌های بازمانده از اعصار کهن، روایتگر به فردیت رسیدن انسان است؛ داستانی که این بار عاشق دل‌باخته‌ای را قهرمان پیچ و خم‌های خود می‌کند تا اسطوره‌ای دیگر خلق کند. سفر به دنیای درون و کشف ناشناخته‌ها که به تأویلی، سفر از خودآگاهی به ناخودآگاهی و انکشاف لایه‌های پنهان این بخش از روان محسوب

می‌شود. موضوع سفر، بن‌مایه‌ی اصلی روایت "مم و زین" است. مم و زین تلاش اسطوره‌ای «مم»، جهت بازگشت به موطن اصلی خویش است. موطن اصلی همان من واقعی است. کسی که در پی یافتن من واقعی باشد، همچون کسی است که خدای خود را شناخته و به جایگاه و مقام اولیه که شایسته‌ی آن است و در ابتدا در آن جای داشته، باز می‌گردد و در آن جا ساکن می‌شود. به روایت دیگر؛ "مم و زین" شرح اشتیاق "مم" برای بازگشت به مبدأ و اصل خویش است.

۱-۲- اهمیت، ضرورت و هدف پژوهش

درباره‌ی احمدخانی و افق‌های بلند اندیشه‌ی او پژوهش‌های گسترده‌ای در زمینه‌های مختلف، از سوی محققان حوزه‌ی ادبیات کردی صورت گرفته است که نشان دهنده‌ی اهمیت این اثر و اندیشه‌ی این داستانسرای کرد است. نقد روانشناسانه در خوانش متون تا اندازه‌ای حائز اهمیت است که می‌توان گفت: «این نگرش تازه، حوزه‌های وسیع و کاملاً ناشناخته‌ای را در ادبیات بررسی کرده است» (شمیسا، ۱۳۸۱: ۲۱۷) نقد و تحلیل شخصیت‌های برجسته عرفانی و به کمال رسیده، بر اساس آراء و نظریات روان‌شناسان و روانکاوان معاصر، دریچه تازه‌ای را بر روی خواننده می‌گشاید و از پیوند آثار ادبی با علوم دیگر پرده برمی‌دارد و باعث آشکار شدن زوایای پنهان یک اثر ادبی با شخصیت عرفانی می‌شود. با توجه به اینکه الگوی سفر مم، طبق نظر یونگ در نظریه‌ی فرایند فردیت، با کهن الگوی جستجوی فردیت و سلوک و رهسپاری درون ذهنی شخصیت به سوی رشد و کمال فردی قابل تطبیق است، ضروری است شخصیت مم در این داستان از منظری جدید و با رویکردی روان‌شناختی در چهارچوب نظریه‌ی فرایند فردیت، تحت و بررسی و پژوهش قرار گیرد. از اینرو، بر حسب این ضرورت، هدف نگارنده از این پژوهش آن است تا از این رهگذر، با خوانشی متفاوت از خوانش‌های معمول در متون داستانی، از منظر روانشناسی تحلیل فرایند فردیت یونگ، به تحلیل روانکاوانه روایت «مم و زین» پرداخته شود تا سیر تحول شخصیتی و چگونگی دست‌یابی شخصیت اصلی داستان به تفرد و سلامت روانی بررسی شود.

۱-۳- طرح بیان مسأله

به نظر نگارنده؛ آمیزه‌ی شگفت‌انگیز روان‌شناسی تحلیلی یونگ با شخصیت معنوی مم، سبب شده است تا فرآیند فردیت یونگ را با شخصیت اصلی داستان با روش تحلیلی و با مراجعه به منابع کتابخانه‌ای بررسی و به این پرسش‌ها پاسخ داده شود:

- ۱) چگونه شخص «مم» در روایت مذکور مسیر فرآیند فردیت را طی می‌کند و در این مسیر با کدام عناصر و کهن‌الگوها مواجه می‌شود؟
- ۲) چگونه می‌توان کهن‌الگوهای یونگ را در خلال فردیت یافتن، در شخصیت «مم» تحلیل کرد؟

۱-۴- پیشینه پژوهش

در ادبیات کردی تحقیقات گسترده‌ای راجع به نظریه‌ی روانشناسی «فردیت» یونگ صورت نگرفته است و با بررسی‌های انجام شده، تا کنون مقاله‌ای با عنوان «تحلیل روایت مم و زین براساس فرایند فردیت یونگ» تألیف نشده است، اما مقاله‌ای با تکیه بر آرا و نظریات یونگ درباره روایت مم و زین تحت عنوان؛ آرکی تایپ و نمادینه‌های آن در حماسه «مم و زین» توسط جیهاد شگری (۲۰۱۸) به چاپ رسیده است. نویسنده در این مقاله به تبیین و تطبیق کهن‌الگوها در ماجرای دل‌داده‌ی «مم» به «زین» و ورود او به حیطة ناخودآگاه و مواجهه‌ی او با خویشتن و درنهایت باززایی او پرداخته است. اما تحلیل داستان «مم و زین» بر اساس چارچوب‌های نظری روانشناسی «فردیت» یونگ، یک نگاه نقادانه‌ی جدید از این بینش به این داستان است که این مقاله را از دیگر پژوهش‌های در حوزه‌ی این اثر ادبی، منحصر می‌کند.

۱-۵- روش تحقیق

روش پژوهش، توصیفی-تحلیلی است و بر مبنای راهبردهای کارآمد تحلیل روانکاوانه‌ی فرایند فردیت یونگ به مطالعه، بررسی و تحلیل شخصیت "مم" با توجه به جریان روایت «مم و زین» می‌پردازد.

۲- بحث و بررسی

۲-۱ فرایند فردیت

فرایند فردیت (the process of individuation) یکی از کهن‌الگوهای «روان‌شناسی تحلیلی» است که بنیان‌گذار آن «کارل گوستاو یونگ» می‌باشد. وی معتقد است فرایند فردیت زمانی میسر می‌شود که انسان در راه تکامل خویشتن به اندرون خود سفر کند و در این سفر با ابعاد مختلف شخصیت خود آشنا شود. فردیت، فرایندی است که به سیر تکامل شخصیت، مربوط است. بدین معنا که فرد در پی دستیابی به کمال شخصیت، باید بخش‌های مختلف و گاه متضاد وجودش را بشناسد و از آن‌ها در جهت تعالی، بهره‌گیرد؛ اما آنچه در این فرایند، نقش اصلی دارد و ما را در رسیدن به تعریفی جامع از فرایند فردیت یاری می‌کند، شناخت «خود» یا «خویشتن» است. (هال و نوردبای، ۱۳۷۵: ۷۸). از اینرو، یونگ فرایند فردیت یافتن را «به صورت فردی یکتا شدن، هستی منحصر به فرد و همگان یافتن تعریف می‌کند، همچنین، مفهوم ضمنی فردیت یافتن، خود شدن یا تحقق خود است» (شولتس، ۱۳۹۲: ۱۳۱).

در روایت «مم و زین»، فردیت فرایند رشد شخصیتی «مم» از طریق درک و جذب نیروهای ناخودآگاه است، با این هدف که «مم» به خویشتن خویش دست پیدا می‌کند و تمامیت و کمال فرجامین خود را باز می‌یابد. در این جستار به واکاوی و تبیین شخصیت مم بر مبنای فرایند فردیت یونگ پرداخته می‌شود و در جهت گیری و نگرش بدیع این شخصیت فردیت یافته، درباره‌ی کیفیت مکانیسم فردیت و مراحل عبور از گذرگاه صعب خودآگاهی به ناخودآگاهی، و این که «مم» در فردیت یافتن؛ تحت تأثیر کنش یا گرایش واحدی قرار نمی‌گیرد؛ بلکه همه کنش‌ها و گرایش‌ها با هم بیان می‌شوند تا اینکه در پرتو مکانیسم فردیت؛ از مرز بهنجاری فرا می‌رود و سازش خودآگاهانه‌ای با مرکز درونی خویش می‌یابد، مورد بررسی قرار می‌گیرد. به گونه‌ای که بر اساس نظریه‌ی فرایند فردیت، فرایندی که به توصیف سیر تکامل شخصیت «مم» می‌پردازد، از این رهگذر، به بازشناسی بخشی از غرایز فراموش شده و تمایلات پنهان در ضمیر ناخودآگاه پرداخته می‌شود:

۲-۱-۱ فرایند فردیت در راستای خودشناسی

خودسازی یا خودشناسی یکی از مهم‌ترین کهن‌الگوی فرایند فردیت است. هدف غایی آن «درونی‌ترین هسته‌ی روان» (فون فرانتس، ۱۳۸۴: ۲۹۵) است و به مثابه «مرکز تنظیم

کننده‌ای است که باعث گسترش و رشد شخصیت می‌شود» (همان: ۲۴۴) در نهایت باعث بسط دایم و بلوغ شخصیتی می‌شود. (همان: همان صفحه) رسیدن به این مرکز درونی که در ژرف‌ترین اعماق ناخودآگاه قرار دارد غایت مراحل رشد انسان به سوی کمال و آمیختگی و توازن و خودآگاهی و ناخودآگاهی است که طی گذر از مراحل گوناگون با مجاهده و کوشش به مطلوب خود برسد. در روایت مم و زین، «مم» به عنوان شخصیت محوری و اصلی داستان وارد سفر تفرد می‌شود. شخصیت «مم» در این داستان به منزله‌ی قهرمان، محور کنش‌های داستانی است. او همانند عاشقی است که از عشق مجازی به عشق حقیقی در حال حرکت است. هجران از معشوق و پیوستگی حرکت، علاقه‌مندی رسیدن به هدف را نشان می‌دهد. این حرکت منجر به اشتیاق وی برای دستیابی به آگاهی کامل است. «مم» رمز کهن‌الگوی "خود"^(۳) است که مبنای کمال یافتن فرد است. «مم» با تأمل در خویشتن و توجه به ناخودآگاه درونی خود و تمرکز در خویش از چاه جسمانی و خودآگاهی بیرون می‌آید و بین خودآگاه و ناخودآگاه روانی هماهنگی و تعادل برقرار می‌کند و به ندای درونی تن می‌دهد و با تولد دوباره به سوی عزت و اقتدار گام برمی‌دارد و به کمال می‌رسد. از اینرو، مهم‌ترین خویش‌کاری «مم»، دست یافتن به «خویشتن یا تکامل شخصیت» است. «خویشتن، نمودگار کلیت انسان و غایت رشد اوست» (مورنو، ۱۳۷۶: ۷۹) و همچنین «معرف کوشش‌هایی است که برای عدول از پراکندگی و کثرت و وصول به اعتدال و وحدت از آدمی سر می‌زند. البته برقراری تعادل و هماهنگی کامل عناصر تشکیل دهنده‌ی شخصیت و وصول به وحدت که هدف غایی خود است، بسیار دشوار است و این حد نهایی و هدف غایی فقط معدودی از برگزیدگان را ممکن است دست دهد» (سیاسی، ۱۳۷۴: ۸۱). چنانچه «مم» یکی از شخصیت‌های فردیت یافته است که مدت زمانی را در زندان به تأمل درباره خود، جهت خودسازی گذرانده است و به مراحل عالی خودشناسی رسیده است:

چاه او بشد چو جاه نخبش آن ماه بشد هلال یک شب

(م، ۲۰۱۲: ۲۱۸)

چنانچه بنا به گفته مم:

دنیا شده بهر من چو زندان شاید شده‌ام کنون مسلمان

(م، ۲۰۱۲: ۲۱۹)

تا اینکه سرانجام؛

آئینه روح شد مجلا نفس و دل و جان بهم مصفا

(م، ۲۰۱۲: ۲۲۳)

فرایند فردیت دریچه‌ای برای خودشناسی است که معمولا با نمادی از سفر برای کشف سرزمین‌های ناشناخته نمود پیدا می‌کند (یونگ، ۱۳۹۱: ۴۳۰). از اینرو، عشق مم (روان خودآگاه) به زین (آنیما) را می‌توان زمینه‌ی ارتباط میان آگاهی و لایه‌های ژرف‌تر ناخودآگاه دانست که در نهایت باعث دستیابی فرد به کمال شخصیتی در روان خود می‌شود و در نهایت باعث ایجاد انگیزشی برای سفر در شخصیت مم (روان خودآگاه/ من) به لایه‌های عمیق روان می‌گردد. زیرا این شناخت و آگاهی «بدون سفر به لایه‌های ژرف ناخودآگاه و دیدار خودآگاه با آنیما»^(۴) امکان پذیر نیست «یاوری، ۱۳۷۴: ۱۲۰-۱۲۱». سفر در کهن الگوی یونگ یکی از راهکارهای تعالی خودآگاه روان است که مسافر (خودآگاه روان) در خلال این سیر نفسانی که در پی بیداری «من» آغاز می‌شود، با عمیق‌ترین لایه‌های پنهان ناخودآگاه خود رو به رو می‌شود. این پویا و تحرک که در جهت مسیر کمال شخصیتی پیش می‌رود «به نوعی سفر زیارت روحانی شباهت دارد که نوآموز در خلال آن به کشف طبیعت مرگ نائل می‌شود» (یونگ، ۱۳۸۳: ۲۶۶-۲۶۷). در این داستان نیز حرکت خودآگاه روان «مم» به سوی فرایند فردیت، با «سفر به عالم معنا» آغاز می‌شود:

ترویج بکرد به عالم غیب تأیید بکرد به امر "لاریب"

حاشا که در این سرای فانی بی جنت عدن جاودانی

حور و پریش به انتظام تا جانک خود به او سپارم

(م، ۲۰۱۲: ۲۸۱)

«مم» به عنوان قهرمان داستان «در جریان این سفر درمی‌یابد چه چیز برایش مهم است و این که آیا شجاعت تحقق بخشیدن به دانسته‌هایش را دارد یا نه. شخصیت و حس هم دردی‌اش به آزمون گذارده می‌شود و ابعاد تیره و تاریک خود رو به رو می‌گردد. بنابراین سفر قهرمان، سفر کشف تحول و نیز دستیابی به کمال و یگانگی وجوه شخصیت است؛ هرچند که آن شخصیت

پیچیده باشد» (بولن، ۱۳۷۳: ۳۱۷-۳۱۸). از این رو سفر «مم» که به منظور دستیابی کمال است، ریشه در ضمیر ناخودآگاه جمعی او دارد که گویای میل درونی همه‌ی انسان‌ها در جهت دگرگونی شخصیت ناسالم خود است. در این روایت، روان خودآگاه شخصیت «مم» در راه بازگشت از سفر معنوی، با سایه‌ی خود که در قالب شخصیت «زین» ظاهر می‌گردد، هم سفر می‌شود تا قصد هدایت و فراخوانی زین را به سمت و سوی کمال و فردیت سوق دهد. «مم» همان من حقیقی انسان (نفس ناطقه) است که در زندان تن اسیر شده و در آن لحظه که خود را درمی‌یابد و می‌شناسد، به غربت خویش نیز در این جهان پی می‌برد و سپس موانع راه را می‌شناسد و آمادگی و استعداد رهایی از زندان تن و زندان عالم محسوس را کسب می‌نماید. در این مرحله او استعداد تعلیم می‌یابد و سرانجام در همین مرحله است که به عنوان عقل فعال (فرشته راهنما) در هیأت پیری نورانی بر معشوقه‌ی خود «زین» ظاهر می‌گردد و نماینده‌ی کاملی برای کهن الگوی مرشد است زیرا همانگونه که بدان اشاره شد؛ «مم» به عنوان «کهن الگوی راهنما و پیر خردمند از یک سو نماینگر علم و بصیرت و هوش و اشراق و از سوی دیگر، مظهر خصایص پاک اخلاقی و تدبیر و تفکر محضی است که به صورت چهره‌ای نورانی درآمده است تا قهرمان یا سالک را همراهی کند» (شکری، ۲۰۱۶: ۱۱۹). همانگونه که زین در مورد «مم» ابراز می‌کند:

شیخی که بدل مریدم او را او روح روان قیدم او را
 قلب او چو وادی مقدس روح او به نور حق مقبس
 او برد مرا به طور سینا و دیده من بکرد بینا
 او پرده درید و هر حجابم چون ذره رساند به آفتابم

(م، ۲۰۱۲: ۲۵۸ و ۲۵۹)

از آنجایی که آغاز این داستان با یک دیدار صورت می‌گیرد که منجر به عشق می‌شود و به باور میکال^(۲) عشق وسیله‌ی برای رسیدن به خدا دانسته شده است (رزاقی، ۱۳۸۸: ۳۵) و از سوی دیگر عشق به عنوان «درک بی‌نهایت دشوار این است که چیزی به غیر از خود شخص، حقیقت دارد» (مورداک، ۱۹۹۷: ۲۱۵) و چنانچه به باور کانردی نیز، یکی از اصلی‌ترین درونمایه‌های داستان عاشقانه «نابودی هویت (نفس) توسط عشق است» (کانردی، ۲۰۰۱: ۲۰۸). بنابراین عشق نوعی چشم‌گشودن و آگاهی یافتن از موجودیت و حقیقت وجود دیگری است که

تاکنون به دلیل وجود پرده‌ی خودبینی برای انسان غیر ممکن بوده است. بنابراین، عشق، حذف نفس، و از خود فارغ شدن است که با از میان بردن خودخواهی انسان، از او موجودی دیگری ساخته و او را به سوی فنا یا مرگ ارادی سوق می‌دهد:

حیوانیت ما گشته زائل روحانیت ما گشته کامل

(م، ۲۰۱۲: ۲۶۵)

تا آنجا که به واسطه عشق، این تغییر و تحول درونی بزرگ، توانست "مم" عاشق را در مسیری قرار دهد که از عشق مجازی او را به عشق و حقیقت کمال برساند. با این وجود عشق همچو افسونی می‌ماند که برای عاشق طرحی نو در جهان می‌افکند و از طریق عشق آنچه فهم ناشدنی است، انجام می‌گیرد (فرانکل، ۱۳۷۲: ۲۳۶) از این رو، نخستین شرط رویارویی با «زین» از جانب «مم»، رسیدن به خودشناسی است و در این میان خانی سعی داشته است تا در روایت «مم و زین»، بین «مم» و معشوقش به نوعی پیوند روحی برقرار کند، تا سرانجام "مم" در سلوک روحانی خویش پخته شود و به کمال و معرفت نائل گردد و این بزرگترین خاصیت عشق روحانی است که با او زاده شده و با آن به کمال می‌رسد و «آرام آرام زمینه‌ی کمال و تفرّد و خویشتن‌یابی را فراهم می‌کند و پله‌های کمال و تعالی روحی را با این پذیرش طی می‌کند و انگیزه‌ی ادامه‌ی راه را در خود قوی‌تر می‌کند و تا به این نتیجه می‌رسد» (شکری، ۲۰۱۶: ۱۲۰):

تسلیم کنم امانت حقکاری بشوم ز زیب و رونق

این گونه نمود ادا حقائقاز گیتی دون برید علائق (م، ۲۰۱۲: ۲۹۴)

در هر صورت «مم» در این دیدار که ایفاگر نقش آنیماست، همان تصویر ناخودآگاهی مرد از زن است که با لباس زنانه در آن دیدار در روز نوروز تجلی می‌کند. زین فرمانمود آنیما/ روان مادینه مثبت «مم» است که در آستانه‌ی عشق/ ناخودآگاه با او رو به رو می‌شود. "مم" با شناخت موجودین این قسمت از روان خود که مانع رسیدن او به مقصود نهاییش می‌شود، درصدد ترمیم آن برمی‌آید. زیرا «اگر من به عنوان نیروی تعدیل‌کننده‌ی شخصیت در فرایند تطابق خود با عالم پیرامون در رام کردن این نیروی سرکش توفیق نیابد، غرایز در جریان آزاد سازی خود با موانع اجتماعی برخورد خواهد نمود که در این صورت سبب دوری انسان از

تمدن خواهد شد» (تیریزی، ۱۳۷۳: ۴۵) سپس "مم" و "زین" جهت نشان، انگشترهای خود را با یکدیگر عوض می‌کنند که این انگشتری در واقع فراخوانی برای ترغیب «مم» و «تاجدین» برای دستیابی «زین» و «ستی» است، نخستین پل ارتباطی ضمیر ناخودآگاه و خودآگاه محسوب می‌شود.

چنانکه «مم» یا همان روان ناخودآگاه در پی این تلنگر، شیفته «زین» می‌شود. این واکنش که در پی فراخوان آیمای روان، به دنبال «سازش من خودآگاه با مرکز درونی خود(هسته روانی) یا «خود» با جریحه‌دار شدن شخصیت و رنج ناشی از آن آغاز می‌شود» (یونگ، ۱۳۸۳: ۲۵۳)، بیانگر اشتیاق ارضا نشده‌ای است که «من» خودآگاه را به جستجوی آیمای روان که در لایه‌های زیرین روان ناخودآگاه قرار دارد، وا می‌دارد و او را به سوی مقصود نهایی خود، که همان یکی شدن با خودآگاه و ناخودآگاه روان است، برمی‌انگیزد که عامل محرک در این روایت در قالب عشق زین به سمت عشق حقیقی تحول می‌یابد و این عشق، گویای آمادگی «من» برای نفوذ در ساحت ناخودآگاه است. از این‌رو، تنها رابطی که عاشقان را به هم متصل نگه می‌دارد و موجب جویایی آنان می‌شود، حلقه‌های عوض شده‌ای می‌باشد که از جانب آن‌ها انجام می‌گیرد که سبب می‌شود تا در نماد قدرت یا پیوند آشنایی تجلی یابد که این نمادینه سرانجام به واسطه‌ی دایه صورت می‌پذیرد.

۲-۲-۲- فرایند فردیت در راستای تفرد/یگانگی

یکی از اساسی‌ترین نظریات کارل گوستاو یونگ فرایند فردیت در راستای تفرد یا یگانگی است. روندی درونی و روانی که طی آن «من»، ساختار روانی و شخصیتی و اجتماعی خود را بنا می‌کند و به صورت غریزی به سمت بالندگی پیش می‌برد (فضیلت، ۱۳۹۰: ۱۹۱). به عبارتی دیگر؛ «فرایند فردیت، فرایندی کاملاً خود به خودی و طبیعی در درون روان است که پا به پای فرایندهای جسمی رشد و تحول پیش می‌رود، بنابراین چیزی نیست که بتواند از بیرون تحریک شود، بلکه به طور بالقوه در تمامی انسان‌ها وجود دارد. یونگ فردیت یافتگی را فرایندی دینی می‌داند، زیرا این فرایند، فرایند کهن‌الگویی است و هر نوع جهت‌گیری این چنینی به سمت کهن‌الگوها دینی است. به عقیده وی تجربه دینی، تجربه معنوی فرد از جنبه‌ای از روانش است که کهن، باستانی و جمعی است؛ تجربه‌ای فراشناختی، ماندگار و متعالی و

تجربه خدا در درون ماست، بنابراین از آنجا که فردیت یافتگی نیز به وسیله یک کهن الگو برانگیخته می شود، می توان آن را فرایند دینی معنوی در نظر گرفت» (پالمر، ۱۳۸۵: ۲۰۳ و ۲۱۱-۲۱۲). از طرف دیگر از نظر یونگ «بین رمزپردازی عرفانی و دستاوردهای روان شناسی، وجوه اشتراک و همسانی، به ویژه در کهن الگوی تمامیت یا «خویشتن» چیده می شود» (Jung, 1959: 253). از اینرو نظریه ی فردیت یونگ نیز با خودشناسی در عرفان ارتباط نزدیک دارد. در تأویل عرفانی؛ عشق مم را می توان عشقی تزکیه کننده دانست که موجب کمال و ارتقای معنوی مم می شود، تأویل روانکاوانه نیز به گونه ای دیگر موید این دریافت است. به صراحت می توان گفت که عشق «مم» دارای سر منشأ لطیفی است. این سرمنشأ در پی جستجوهای عرفانی و کشف و شهودهای روحانی با سیر در آفاق و انس حاصل خواهد گردید. همانگونه که بنا به گفته احمد خانی؛

عشقی که بجانب کمال است آبی که ز منبع زلال است

البته کند خودش حراست هرگز نپذیرد آن نجاست (م، ۲۰۰۸: ۱۸۸)

این عشق را مولد کمال معنوی و نابودکننده حجاب های خودبینی و غفلت دانست. عشق واقعی که بر تعلق ظاهری برتری دارد. عشق مجازی «مم» به «زین» و محنتی که «مم» در این راه می کشد، تصویری محسوس و قابل درک از عشق حقیقی میان سالک مخلص راه طریقت و حق و حاکی از بلاهای مرتب بر آن است که باید به تهذیب و تزکیه نفس از راه شکست غروری بینجامد که بر زهد و تعبد و خشک و رعونت حاصل از آن تکیه دارد.

عشق کهن الگویی است که در به سرانجام رساندن فردیت تأثیر گذار است؛ زیرا با پدید آوردن انسجامی درونی خودآگاه و ناخودآگاه را هماهنگ و متعادل می سازد. به همین سبب، دوران شیدایی، از زمان هایی است که معمولاً مرحله ای از تکامل شخصیت بروز می کند و در این لحظات است که «مم» رابطه ای با نیروهای ناشناخته پیدا می کند که به خوبی از آن سردر نمی آورد:

دل گشته مکان عشق حالا پر گشته ز دوست کلبه ما

نبود عجب از حلول جانم جسمم باقی و دگر ندانم (م، ۲۰۱۲: ۶۲)

«مم» در این روایت، قهرمان اصلی است که طی فرایند تفرّد، ابعاد گوناگون شخصیتی خود را بروز می‌دهد. او در این روایت نماینده «من» یا «خودآگاه فردی» است، این بخش از روان انسان که از دو جنبه متعارض با یکدیگر تشکیل شده است که در هر بخش از شخصیت او به گونه‌ای کاملاً متفاوت ظاهر می‌شود و هریک از این قالب‌های شخصیتی، ارضاکنده بخشی از نیازهای روانی اوست؛ «یکی نقاب یا صورتکی که به چهره می‌گذاریم و زیستن در میان دیگران را آسان‌تر می‌کند و دیگری «سایه» که با دو لایه فردی و جمعی، همه آنچه که نمی‌خواهیم درباره‌ی خودمان بدانیم دربرمی‌گیرد» (یاوری، ۱۳۷۴: ۱۴۵). در این داستان، هنگامی که شخصیت «مم» به صورت شخصیتی عاشق به «زین» در میان اجتماع می‌شود، در واقع این عشق مجازی را «برای پاسخ‌گویی به تقاضاهای ناشی از قراردادهای اجتماعی انتخاب می‌کند تا بر دیگران تأثیر بگذارد و اغلب برای پنهان داشتن احساسات و افکار واقعی فرد به کار می‌رود» (هال، ۱۳۶۹: ۱۳۹) این شخصیت «مم»، (گرایش عشق به زین) که وجه بیرونی و اجتماعی او را نشان می‌دهد در کهن الگوی یونگ، با عنوان نقاب (Persona) یاد می‌شود که گویا جنبه‌ی ظاهری شخصیت «مم» است که «من» بنا بر مصلحت پیش آمده و برای سازش با موقعیت جدید در برخورد با دیگران، بر چهره می‌زند و شخصیت واقعی خود را در لایه‌ای از پنهان داشتن سرعشق خویش با «زین» مخفی نگه می‌دارد.

در روایت «مم و زین» بُعد متعالی «مم» در محور فرایند فردیت از طریق مکاشفه‌ی درونی بدست آمده که طی آن «مم» با عبور از لایه‌های مختلف ناخودآگاهی که نمودگر مرحله‌ی پرشیدگی روانی است، سرانجام با حقیقت وجودی خویش که نمودگر یکپارچگی روانی است به مرحله‌ی دیدار می‌رسد و با به یگانگی رسیدن با آن به یکپارچگی روانی دست می‌یابد که نتیجه‌ی حاصل از آن دستیابی به کمال است. کمالی که تنها «از اتحاد خودآگاه با محتویات ناخودآگاه ذهن ناشی می‌شود و از همین اتحاد آنچه یونگ "رفتار متعالی روان" می‌نامد، زاده می‌شود و انسان می‌تواند به وسیله‌ی آن به والاترین هدف خود یعنی آگاهی کامل از امکانات بالقوه "خود" دست یابد» (یونگ، ۱۳۸۳: ۲۲۶). البته نباید فراموش کرد که «فردانیت تکلیفی به غایت دشوار است؛ زیرا همواره درگیر تضاد میان وظایف و خواست‌هاست. خواست آگاهی علیه خواست ناآگاهی» (مورانو، ۱۳۹۰: ۴۴). در انتهای این مسیر چرخه‌ی فردانیت با وصول به

خوبستن که اصلی‌ترین کهن‌الگوی ضمیر ناخودآگاه است و دست یافتن به تمامیت و کلیت یعنی موازنه تمام محتویات و جنبه‌های خودآگاه و ناخودآگاه کامل می‌شود.

شایان عنایت است که «فرایند فردیت اساساً فرایندی شناختی است، یعنی اگر فرد بخواهد شخصیتی کاملاً متعادل بیابد، باید روند خاصی را پی گیرد» (گورین ویلفرد، ۱۳۷۰: ۱۹۵) و این روند خاص باید به گونه‌ای باشد که استقلال «خود» در میانه دو قلمرو ناخودآگاه جمعی و آگاهی جمعی تأمین شود و این فرایند مقوله‌ای کاملاً ناخودآگاه و طبیعی درون روان است که پا به پای فرایندهای جسمی رشد و تحول پیش می‌رود. چنانچه «مم» در سلوک معنوی و پالایش نفس در چاه، کهن‌الگوهای ازلی ذهن متعالی خود را در متخیله‌اش شبیه سازی می‌کند و با غلبه بر حقارت خودآگاه-در تجربه‌ای عرفانی- وارد فضای بی‌تعیین ناخودآگاه می‌شود که در آن، مفاهیم از کثرت به وحدت می‌رسند؛ در چنین رهیافتی، آن حقیقت مبهم و تاریک بدل به بهشتی نورانی می‌شود که «مم» در آن به هویتی قدسی می‌رسد. فرد در نتیجه این گونه توسعه دادن شخصیت خویش احساس «ابرمرد» یا خداگونه بودن می‌کند (اوداینیک، ۱۳۷۹: ۳۳). همانطور که «مم» از دنیای ملموس بیرون و به مرکز مینوی جهان، که محدوده‌ی تابش نیروهای قدسی است، متصل می‌کند و سپس به بُعد درونی شخصیت «مم» شکل عینی و مجسم می‌بخشد و سرانجام "مم" در نتیجه خودشناسی به یگانگی و اتحاد با محبوب خویش نایل و از این معرفت و انس با ساحت ربوبی محفوظ می‌شود که پیوسته استمرار این شناخت را خواستار می‌شود:

جانان بدید و جان به جان گشت

(م، ۲۰۱۲: ۲۵۷)

در واقع تفرد، نوعی رشد روانی است و فرایند کشف جنبه‌هایی از وجود فرد است که او را از دیگر افراد متمایز می‌کند. این فرایند اساساً فرایندی شناختی است؛ یعنی فرد باید هم زمان با بلوغ و رشد خود، بر جنبه‌های گوناگون خوشایند یا ناخوشایند خویشتن آگاه شود (ویلفرد و همکاران، ۱۳۸۳: ۱۹۵). مم در جهت تقویت عوامل خودشناسی و رفع موانع موجود بر سر راه خود موظف است که بر اساس دستور شرع تلاش نماید تا مراحل خودشناسی را در حد وسیع شخصی خود طی کند. از اینرو، هماهنگی «مم» با خود و رشد و تکامل او در گذر از فراز و

فرودهای زندگی و رسیدن به آرامش و یکپارچگی با درون خود است که توانست طی گذر از مراحل گوناگون با مجاهده و کوشش به مطلوب خود برسد.

تزکیه نفس شد مکمل تصفیه قلب شد محصل (م، ۲۰۱۲: ۲۲۲)

احمد خانی یکی از نیازهای بشر را پرستش (سیر انسان از خلق به سوی خالق) می‌داند که یکی از نیازهای روحی اوست و انجام ندادن آن، در روح بشر ایجاد عدم تعادل می‌کند و به اعتقاد او هر نیازی که برآورده نشود روح آدمی را مضطرب و نامتعادل می‌کند. از این رو، "مم" در این مرحله از سفر، آغاز تحول و دستیابی «مم» به معرفت و بصیرت حاصل می‌شود و فردیت را از دست می‌دهد. «مم» در زندان توانست به سیر انفس بپردازد و از نظر روحانی و معنوی نیز دچار تحول شود:

صوفی چو رسید به کنج خلوت چون شیخ گرفت جام وحدت (م، ۲۰۱۲: ۲۱۹)

یونگ معتقد است حرکت در مسیر فردیت، حرکتی بی‌انتهاست و دستیابی به هر کمال و فردیتی، فرد را به مرحله‌ای برتر و بالاتر رهنمون می‌شود (بیلسکر، ۱۳۸۴: ۵۳). چنانچه فرایند فردیت به معنای سازش خودآگاهانه با مرکز درونی یا «خود» است که موجب رشد روانی و بلوغ شخصیتی می‌شود. این جریان با به کارگیری تمام نیروهای درونی تحقق پذیر است. به طوری که «فرد باید هم زمان با بلوغ و رشد خود، بر جنبه‌های گوناگون خوشایند یا ناخوشایند خویشتن آگاه گردد. این خودشناسی نیازمند شهامت، شجاعت و صداقتی چشمگیر است» (گورین و دیگران، ۱۳۷۰: ۱۹۵). در حماسه «مم و زین»، «مم» به واسطه‌ی همین فرایند، طبیعت ذاتی انسانی خود را محقق می‌کند تا آنجایی که اوج مرگ قهرمان در مرگ اختیاری «مم» تجلی می‌یابد و او از مرگ نمی‌هراسد و مشتاقانه به استقبال مرگ می‌رود (شکری، ۲۰۱۶: ۱۲۵):

دیگر بروم ز اینجا رقااص مرتاض شوم به جنت خاص (م، ۲۰۱۲: ۲۶۱)

بر بنیان آنچه گفته شد، باید بیان داشت که در گذر از فرآیند فردیت، «مم» با جنبه‌هایی از تمایلات ناشناخته و یا سرکوب شده شخصیت ناخودآگاه آشنا می‌شود و با بازشناسی و جذب آنها تجربه‌ای درونی را می‌آزماید؛ تجربه‌ای که در واقع مکاشفه‌ای روحانی برای وصول به تعالی روانی و کشف خویشتن حقیقی است. لازمه این تعالی نیز درگیر شدن با اشکال نمادین ضمیر

ناخودآگاه با همان کهن‌الگوهاست و فردیت از دیدگاه یونگ پختگی و رشد روانی آدمی است و فرایند، مراحل خودشناسی است که او را از افراد دیگر جدا می‌سازد.

در خلوت خود مم گرفتار دوری بگزید ز یار و اغیار (م، ۲۰۱۲: ۲۷۶)

در نتیجه یونگ فردیت را همان فرایند شناخت می‌داند؛ به زبان دیگر، فرد باید در مراحل رشد و تعالی خود، بخش‌های خوب و بد وجودش را بشناسد و این کار پیامد شجاعت و درست اندیشی اوست (گورین و دیگران، ۱۳۷۰: ۱۷۹) بدین صورت، «مم» بین دو بعد شخصیت خویش، بعد هشیار و بعد ناهشیار، تعادل و توازی هماهنگ برقرار می‌کند و از هر دو بعد برای رسیدن به فردیت بهره می‌برد. در واقع «کهن‌الگوی سایه، جنبه منفی و ناخوشایند شخصیت را ترسیم می‌کند و بخشی از همه کیفیات نامطلوبی است که شخص، دوست دارد آن‌ها را پنهان کند (Samuels, 1986: 138). این جنبه از شخصیت که با قسمت خودآگاه روان در ارتباط است، با گذر از دیدار پنهانی در سرای پادشاه، به طور ناگهانی با آنیمای روانش (زین) دیدار می‌کند که حاکی از نفوذ «من» به ساخت ناخودآگاه خود است، این دیدار، نخستین پل ارتباطی ضمیر ناخودآگاه و خودآگاه است که «اغلب به شکلی پوشیده در عشق مفرط اشخاص به یکدیگر نهان است؛ در حقیقت عشقی که از حد متعارف فراتر رود، سرانجام به راز تمامیت دست می‌یابد و از همین رو هنگامی که انسان سخت عاشق می‌شود، تنها هدفش یکی شدن با معشوق است» (یونگ، ۱۳۸۳: ۳۰۹) و همچنین سایه مشتمل است بر آن دسته از «غرایز حیوانی که بشر در خلال تکامل خود را از اشکال پست تر حیاتی به ارث برده است و حکایت از جنبه حیوانی روان او دارد» (هال، ۱۳۶۹: ۱۳۹) که «سرکوبی و واپس زنی آن باعث می‌شود تا ناخودآگاه قدرت زیادی بیابد که در چنین صورتی هنگام بروز شدت بیشتری خواهد داشت» (فدایی، ۱۳۸۱: ۳۹) و به شکل انسانی پلید بر خودآگاه من مجسم می‌شود و باعث جدال او با این جنبه‌ی پلید شخصیت می‌شود. این جدال و درگیری را می‌توان نتیجه‌ی رو به رو شدن روان خودآگاه با این جنبه از «تمایلات ناشناخته و یا سرکوب شده شخصیت ناخودآگاه خود دانست که با بازشناسی و جذب آن‌ها تجربه‌ای درونی را می‌آزماید، تجربه‌ای که در واقع مکاشفه‌ای روحانی برای وصول به تعالی روانی و کشف خویشتن حقیقی است. لازمه این تعالی نیز درگیر شدن با اشکال نمادین ضمیر ناخودآگاه با همین کهن‌الگوهاست» (بزرگ بیگدلی و

پورا بریشم، ۱۳۹۰: ۱۳) از این رو، بین مم (روان خودآگاه) و زین (سایه) بحث و جدالی پیش می‌آید که حاصل این کشمکش درونی، رسیدن به تفرد است:

رفتند از این سرای فانی تا سوی جهان جاودانی (م، ۲۰۱۲: ۲۵۶)

سرانجام افکندن "مم" در زندان، برابر با مرگ اوست، زیرا زندان یا «چاه نماد آگاهی است و در ضمن نمایان‌گر انسانی است که به آگاهی و شناخت رسیده است» (شوالیه و گابران، ۱۳۸۴: ۴۸۵) زیرا «فرایند بالفعل فردیت، یعنی سازش خودآگاهانه با خود، عموماً با جریحه‌دار شدن شخصیت و رنجی که با آن همراه است، آغاز می‌شود» (فوردهام، ۱۳۸۸: ۹۷). از این رو، مم بعد از تحمل رنج فراوان، موفق می‌شود بین بعد خودآگاه و ناخودآگاه شخصیت خود تعادل و توازن برقرار کند و در نتیجه در پرتو فرایند فردیت، ندای ناهشیار هدایت می‌شود و این ناهشیار، خود راستین را بر او آشکار می‌سازد. بنابراین می‌گوید:

هرگز نروم به پیش میربندنده نشوم به هیچ اسیری

این میر و وزیری مجازی این شعبده و خیال بازی

بیهوده همه و بی بقاینند بی عاقتند همه فناینند (م، ۲۰۰۸: ۲۸۰)

ولادت مجدد «مم»، در اصل تجربه‌ای مذهبی است که نوآموز با گذر از آزمونی دشوار به نگرشی قاطع و متفاوت نسبت به جهان و حیات می‌رسد. چنانچه با وصال ارواح «مم» و «زین» در عالم روحانی صحنه فرار جادویی را خلق می‌کند. در حقیقت «این تجربه‌ای اساسی در هرگونه درک عرفانی است. در جسم خود می‌میرد و در روح خود متولد می‌شود.» (کمپیل، ۱۳۷۷: ۱۶۸) بدین صورت که زین بار اول می‌میرد و همه در آن شب تا سحر بر بالین او می‌گریند؛ در همان لحظه «مم» نیز در زندان در حالت کما یا مرگ به سر می‌برد. زندانیان در حالت بی‌هوشی یا مرگ این دو عاشق و معشوق در زندان، شاهد رسیدن دو نور به هم بوده‌اند که نشان دهنده وصال ارواح «مم» و «زین» در عالم روحانی است و صحنه فرار جادویی اتفاق می‌افتد (نک: م، ۲۰۱۲: ۲۷۳). مم مرگی نمادین را تجربه می‌کند که در سیر فرایند فردیت؛ «مم» با تسلیم و سرسپردگی به تجارب نو، پیوندهای پیشین را به یک سو می‌زند و به ولادت دوباره‌ای که در فرایند فردیت رخ می‌دهد و او را به تعالی می‌رساند. سرانجام مردن «مم» و خاک سپاری او گویای رهایش روح یا همان خودآگاه روان از دام هواهای نفسانی است یا به تعبیر یونگ «سایه» است که حاصل آن کسب معنویت است که در قالب قهرمانی خود را به

زین می‌نمایند و به او این امکان را می‌دهد تا بار دیگر با آنیمای روان دیدار کند، چنانکه در پایان آنیما خواهان یکی شدن با ضمیر خودآگاه (زین) است. این میل به یکی شدن آنیمای روان (زین) با جنبه خودآگاه شخصیت (مم) حکایت از رسیدن شخصیت به مرحله تفرد است که «طی این فرایند» فرد پس از مقابله با نیروهای سایه، رویارویی با آنیما/آنیموس و انکشاف لایه‌های چهارگانه آن، موفق به دیدار با خود و یگانگی با آن می‌شود» (میرباقری فرد و جعفری، ۱۳۸۹: ۱۱۸) از این رو می‌توان این مرحله را، مرحله‌ای دانست که «معرفت انسان در مرتبه نفس اماره، که معرفت حسی است و حالت زیر آگاهی است که در مرحله مطمئنه یا معرفت قلبی به حالت فداآگاهی تبدیل می‌شود» (پورنامداریان، ۱۳۷۵: ۲۶۶) و در نهایت منجر به کشف حقیقت برتر وجودی انسان و شکوفایی استعدادهای معنوی است که در شخصیت «مم» پس از وصال با حق در قالب عارفی وارسته نمود پیدا می‌کند و به کشش درونی و اتصال روح خود به عالم غیب هدایت می‌شود و با خودشناسی و بازگشت به خود، به یگانگی از کثرت به وحدت می‌رسد.

جان رفت و به جان متصل شد آن روح به روح مضمحل شد

(م، ۲۰۱۲: ۲۵۶)

و «مم» با سیر و سفر در باطن خویش توانست بر اسرار الهی وقوف یابد و در نهایت تجلی گاه کامل حضرت حق شود و این اوج معرفت به خداوند سبحان است.

جانی که ز جسم ما روان گشت جانان بدید و جان بجان گشت

بردند چوره به جانب ذات جاودانه شدند به ذات ذرات (م، ۲۰۱۲: ۲۵۷-۲۵۸)

در پایان می‌توان نموداری از فرایند یونگ را در راستای رسیدن شخصیت «مم» به فرایند فردیت که حرکتی بی‌انتهاست و دست‌یابی مم را به مرحله‌ای برتر و بالاتر رهنمون می‌شود و به معنای سازش خودآگاهانه با مرکز درونی یا «خود» ایجاد و موجب رشد روانی و بلوغ شخصیتی او می‌شود را به صورت چنین نموداری در معرض دید قرار داد:



نمودار ۱): مسیر حرکت مم در چهارچوب فرایند فردیت یونگ

دستاوردهای پژوهش

نتایج حاصل آمده از این پژوهش بیانگر آن است؛

۱) احمد خانی از مسیر این داستان رمزی، راه‌های تعالی انسانی را بیان می‌کند و از طریق آمیختن اسطوره، افسانه و عرفان با زبانی ساده و گیرا و زیبا راه را برای سالکان طریقت می‌گشاید. «مم» مطابق فرایند فردیت یونگ، برای رسیدن به کمال و تعالی نیروهای بالقوه درونی خود را شناسایی می‌کند و سرانجام به فعلیت می‌رسد و از طی آن به تکامل و تعالی می‌رسد.

۲) فرایند فردیت در کمال شخصیتی «مم» نقش بسزایی داشته است. این فرایند باعث می‌شود تا شخصیت داستان پس از رو به رو شدن با لایه‌های ژرف ناخودآگاه خود و با تحولی بنیادین به یک شخصیت جدید در پایان داستان مبدل گردد که زمینه را برای یگانگی خودآگاهی و ناخودآگاهی برای رسیدن به کمال روحی فراهم می‌کند.

۳) ژرف ساخت روایت «مم و زین» بستری مناسب برای کشمکش‌های درونی با آدمی است که در قالب کهن الگوی فرایند فردیت ظاهر می‌شود و به عنوان عنصر نمادین در این اثر تبلور می‌یابد. «مم» در پرتو فرایند فردیت، سازش خودآگاهانه‌ای با مرکز

درونی خود پیدا می‌کند و از پی آن به گنجینه‌ی استعداد، خلاقیت و شکوفایی درونی دسترسی پیدا می‌کند.

(۴) شخصیت «مم» همواره در تکاپوی رسیدن به شخصیتی کامل است و بی‌گمان این تجربه آنگاه محقق می‌شود که همچون «مم» به فردیتی الهی دست یابد؛ فردیتی که از بازشناسی تمایلات، غرایز، و جنبه‌های سرکوب شده و در سایه‌ی ناخودآگاه حاصل آمده است.

(۵) در روایت «مم و زین»، چرخه مرگ و حیات قهرمان توصیف شده است. به تصویر کشیدن این چرخه، به سیر روند تکوین خودآگاهی آدمی پیوند دارد. آنچنان که سیر تحولی قهرمان به گونه‌ای توصیف می‌شود که با سیر مراحل تکوین و تکاملی شخصیت آدمی مطابقت دارد.

پی‌نوشت‌ها

(۱) کهن‌الگوها محتویات نهفته ناخودآگاه از تجربه‌های پیوسته بشری است که «اشکال نمونه وار رفتار و کردار است که به سطح آگاهی می‌رسند و در هیئت اندیشه‌ها و تصاویر و انگاره‌ها نمود پیدا می‌کند» (مورانو، ۱۳۹۰: ۷). بر اساس این نظریه؛ کهن‌الگوها را می‌توان به عنوان «یک سمبول و معمولاً یک تصویر که غالباً در ادبیات تکرار می‌شوند تا به عنوان عامل تجربه ادبی فرد، قابل شناخت باشند» (هوف، ۱۳۶۵: ۱۵۵) در نظر گرفت.

(۲) کهن‌الگوی سایه «آن بخش از شخصیت فرد است که فرد ترجیح می‌دهد آن را آشکار نکند؛ بدین مفهوم که سایه، شامل بخش‌های تاریک، سازمان نیافته و سرکوب شده یا به تعبیر یونگ هر چیزی که فرد از تأیید آن در مورد خودش سرباز می‌زند و همیشه از سوی آن تحت فشار است؛ چیزهایی از قبیل صفات تحقیرآمیز شخصیت و سایر تمایلات نامتجانس» (پالمر، ۱۳۸۵: ۱۷۲-۱۷۳). به بیانی ساده‌تر «سایه، شامل تمامی امیال و فعالیت‌های غیر اخلاقی وضع شده است» (سجادی-راد، ۱۳۸۹: ۸۵). از اینرو «سایه، نقطه مقابل فضایل است» (یونگ، ۱۳۸۵: ۱۸۳). در واقع «کهن‌الگوی سایه،

جنبه منفی و ناخوشایند شخصیت را ترسیم می‌کند و بخشی از همه کیفیات نامطلوبی است که شخص، دوست دارد آن‌ها را پنهان کند (Samuels, 1986: 138).

۳) کهن‌الگوی "خود" یکی از برجسته‌ترین و در عین حال مبهم‌ترین کهن‌الگوهای است که یونگ آن را مطرح ساخته است. یونگ "خود" را مهم‌ترین الگوی نظام شخصیتی می‌داند و به نظر وی، "خود" یک عامل راهنمای درونی و متمایز از شخصیت خودآگاه و من^(۹) است و نیز مرکز تنظیم‌کننده‌ای است که باعث بسط دائم و بلوغ شخصیتی می‌شود. (فون فرانتس، ۱۳۸۴: ۲۴۴)

۴) یکی از کهن‌الگوهایی که در روانشناسی یونگ از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، کهن‌الگوی آنیما (مادینه روان) است که در بیشتر اسطوره‌ها و حماسه‌ها نمودی آشکار دارد. به نظر یونگ یکی از کلیدی‌ترین مراحل سفر قهرمان اسطوره، روبروشدن با آنیماست که در رسیدن فرد به مرحله‌ی کمال و خودشناسی نقش اساسی دارد. در ناخودآگاه‌مردان، آنیما می‌تواند نقش راهبر یا واسطه‌ی رسیدن به جهان درونی «خود» را ایفا کند (یونگ و همکاران، ۱۹۸۸: ۱۸۳). که در ادبیات غالباً آنیما به شکل معشوق یا مادر نمود پیدا می‌کند. «چون عنصر مادینه‌ی مرد از مادر شکل می‌گیرد» (یونگ، ۱۹۹۱: ۲۸۷).

کتابنامه

- اواداینیک، ولودیمیر والتر (۱۳۷۹)، یونگ و سیاست، ترجمه‌ی علیرضا طیب، چاپ اول، تهران، نشر نی، باشلار، گاستون (۱۳۷۸)، روانکاوی آتش، ترجمه‌ی جلال ستاری، تهران، توس.
- بزرگ بیگدلی، سعید و پورابریشم، احسان (۱۳۹۰)، نقد و تحلیل حکایت شیخ صنعان بر اساس نظریه فرایند فردیت یونگ، فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناسی، سال هفتم، شماره ۲۳، صص ۳۸-۹.
- بولن، شینودا (۱۳۷۳)، نمادهای اسطوره‌ای در روان‌شناسی زنان، ترجمه‌ی آذر یوسفی، چاپ اول، تهران، انتشارات روشنگران.
- بیلسکر، ریچارد (۱۳۸۴) اندیشه‌ی یونگ، ترجمه‌ی حسین پاینده، تهران، طرح نو.

- پالمر، مایکل (۱۳۸۵). فروید، یونگ و دین، ترجمه محمد دهگانپور و غلامرضا محمدی، تهران، رشد.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۷۵)، رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی، چاپ چهارم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات و فرهنگی.
- تبریزی، غلامرضا (۱۳۷۳)، نگرشی بر روان‌شناسی یونگ، مشهد، جاودان خرد.
- خانمی، احمد (۱۹۶۲)، مم و زین، ترجمه م.ب. رودنکو، مسکو.
- (۲۰۱۲)، مم و زین، ترجمه د. شیرزاد شفیق، چاپ اول، اربیل، دانشگاه صلاح‌الدین.
- رزاقی، عدالله (۱۳۸۸)، دل و عشق در ادب پارسی، تهران، عارف کامل.
- سیاسی، علی اکبر (۱۳۷۴)، نظریه‌های شخصیت یا مکاتب روان‌شناسی، تهران، دانشگاه تهران.
- شکری، جیهاد (۲۰۱۶)، آرکی تایپ و نمادینه‌های آن در حماسه مم و زین، مجله علوم انسانی دانشگاه صلاح‌الدین، شماره ۴، جلد ۲۰، صص ۱۱۵-۱۳۹.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۱)، نقد ادبی، تهران: فردوس.
- شوالیه، ژان و گابران، آلن (۱۳۸۴)، فرهنگ نمادها، ترجمه سودابه فضایی و علیرضا سید احمدیان، تهران: جیحون.
- فدایی، فرید (۱۳۸۱)، یونگ روان‌شناسی تحلیلی او، چاپ اول، تهران، نشر دانژه.
- فرانکل، ویکتور (۱۳۷۷)، انسان در جست و جوی معنا، مترجمان، نهضت صالحیان و میلانی، تهران، ادرسا.
- فضیلت، محمود (۱۳۹۰)، اصول و طبقه بندی نقد ادبی، چاپ اول، تهران، زوار.
- فورد هام، فریدا، (۱۳۸۸)، مقدمه ای بر روان‌شناسی یونگ، ترجمه مسعود میریها، تهران، جامی.
- _____ (۱۳۹۱)، انسان و سمبولهایش، ترجمه محمود سلطانیه، تهران، جامی.
- _____ (۱۳۸۵). روح و زندگی، ترجمه لطیف صدقیانی، تهران: جامی.
- فون فرانتس، ماری لوییز (۱۳۸۴)، «فرایند فردیت»، انسان و سمبولهایش، ترجمه محمود سلطانیه، تهران، جامی.
- کمیل، جوزف، (۱۳۸۵)، قهرمان هزار چهره، ترجمه شادی خسرو پناه، مشهد، گل آفتاب.
- _____ (۱۳۷۷). قدرت اسطوره، گفتگو با بیل مویرز، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز.

- گورین، ویلفرد، ال و دیگران (۱۳۷۰). راهنمای رویکردهای نقد ادبی، ترجمه زهرا میهن خواه، چاپ چهارم، تهران: نشر اطلاعات.
- مورانو، آنتونیو (۱۳۹۰). یونگ، خدایان و انسان مدرن، ترجمه داریوش مهرجویی، تهران: مرکز. _____ (۱۳۷۶)، یونگ، خدایان و انسان مدرن، ترجمه داریوش مهرجویی، تهران، مرکز.
- میرباقری خرد، علی اصغر و جعفری فرد، طیبه (۱۳۸۹)، سیر کمال جویی در عرفان و روانشناسی یونگ، فصلنامه ادبیات عرفانی، شماره ۳، پاییز و زمستان ۸۹، صص ۱۶۳-۱۹۵.
- هال، کالوین اسپرینگر و ورنون جی، نوربادی (۱۳۷۵)، مبانی روانشناسی تحلیلی یونگ، ترجمه محمد حسین مقبل، تهران، جهاد دانشگاهی.
- هال، ورنون (۱۳۶۹)، راهنمای نظریه روانشناسان بزرگ، ترجمه احمد به پژوه، چاپ اول، تهران، انتشارات رشد.
- هوف، گراهام (۱۳۶۵). گفتار دربارہ نقد، ترجمه نسرین پروینی، تهران، امیرکبیر.
- یاوری، حورا، (۱۳۷۴)، روانکاوی و ادبیات (دو متن، دو انسان، دو جهان)، چاپ اول، تهران، نشر تاریخ ایران.
- یونگ، کارل گوستاو (۱۳۸۳)، انسان و سمبولهایش، ترجمه محمود سلطانیه، تهران، جامی.
- Conradi, Peter J (2001) *Iris Murdoch: A Life*, Third edition, London, Hareper Collins.
- Jung, carelgustav (1959) , *The archetypes and the coactive unconscious*, trans, by, R,F.Hull, New York, pantheon Books.
- Jung, C.G,& et,al(1988) *Man and his Symbols*, edited by, Carl.G.Jung, New York.
- Murdoch, Iris(1997) *Existentialists and Mystics, Writings on Philosophy and Literature*, Third.
- Samuels, Andrew, (1986), 'Acritical dictionary of Jungian Analysis'. London: Routeldge&paul.